

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان

۲۰ مارچ ۲۰۱۵

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش بیست و هشتم

تجاوز امریکا بر افغانستان

با این که اکثر والی ها قدرت مطلق العنان ولایت خود شدند، اما در برابر تهاجم نیروهای امریکائی که آرام آرام در ولایات مهم جابجا می شدند، تمکین کرده و نمی خواستند در رویارویی با آنان قرار گیرند. مگر اسماعیل خان که هنوز خود را امیر می خواند (وقتی در مراسم تسلیم گیری قدرت از راه رسید، کرزی با آواز بلند او را «امیر صاحب» خطاب کرد و به او خوشامد گفت) پیوسته اعلان می کرد که ضرورت آمدن نیروهای امریکائی به هرات را نمی بیند. وی هرات را به عنوان جزیره جدا از مرکز نگه داشت و عواید دو بندر مهم ترانزیتی (تورغندی و اسلام قلعه) را در دست خود گرفت و حاضر نبود تنگه ای به کابل بفرستد. علاوهً شعارهای جهادی سر می داد و به رسانه های دولتی و غیر دولتی که هر روز چون قارچ می روئیدند، اجازه هیچ انتقادی نمی داد. این دو مسأله زمینه را برای رسانه ها مساعد ساخت تا همیشه علیه او بنویسند و او بود که یکبار خبرنگاری را در برابر دهها نفر با دستان خود لت و کوب کرد و به این خاطر می رفت تا به سمبول جنگسالاری و زورگوئی مبدل شود، چون جنگسالاران دیگر موش شده و حاضر بودند تا بند بوت امریکائی ها را بلیسند، زیرا به غلط فکر می کردند که به زودی مردم علیه آنان اعلام جرم خواهند کرد و تقاص خون شهیدان خود را خواهند خواست و امریکائی ها نیز آنان را تعقیب و دستگیر خواهند کرد، کاری که نه تنها تا امروز نشد بلکه خود شان به پایگاه مهم اشغال مبدل شدند.

میرویس صادق پسر اسماعیل خان که جوانک لومپنی بود، به خاطر اقتدار پدرش به جای زلمی رسول (وزیر خارجه در ۲۰۱۱) وزیر هوانوردی و توریسم مقرر شد که تنها در قرارداد اجاره هتل انترکانتیننتال از یک کمپنی امارات ۷۰ هزار دالر در آن وقت رشوه گرفت. اما او یک سال بعد به تاریخ ۲۱ مارچ ۲۰۰۴ به وسیله نایب زاده یکی از قومندانان جهادی که قومندان فرقه هرات بود و روابطش با اسماعیل خان خراب بود کشته شد. میرویس صادق عزم دستگیری او را در یکی از جاده های شهر هرات گرفت که با نزدیک شدن به منزل نایب زاده، زیر آتش و گلوله قرار گرفت و در دم کشته شد. اسماعیل خان با حمله فوری بر فرقه هرات (پایگاه نایب زاده) توانست او را فرار دهد. ۴۰ تن از افراد نایب زاده که به اسماعیل خان تسلیم شدند، «امیر صاحب» بی مکی دستور بریدن سر همه را داد و هر ۴۰ تسلیمی به بهای خون فرزندش در دم قصاص شدند.

ظاهرشاه و سردار ولی که دیگر پیر و فرتوت شده، اما هنوز در میان سران اقوام از نفوذی برخوردار بودند و در پروسه بُن ظاهر او را با جناحی علم کردند (در حالی که تمام افراد این پروسه به صورت مستقل جاسوسان غرب بودند

که اگر نام ظاهرشاه می بود یا نمی بود، شامل این پروسه می شدند)، چون غربی ها فکر می کردند که باید او را وارد این جریان سازند و برای همیشه نام او و خاندانش را به عنوان مرجعی برای مخالفت های آینده از میان بردارند. به این خاطر برایش نقش سمبولیکی داده شد و در ۲ اپریل ۲۰۰۲ او و خانواده اش به افغانستان آورده شدند. خلیزاد دستور داد که ستار سیرت با این کفن کش قدیم در یک طیاره سفر نکند، چون سیرت که به حکم خلیزاد از رسیدن به ریاست دولت موقت (با چند برابر رأی کرزی) حذف گردید و عقده داشت، نگرانی داشت که میادا ظاهرشاه را بدبین این پروسه سازد. این نشان می داد که گرگان فرستاده شده از بُن، میان خود بر سر قدرت چگونه سگ و پشک بودند. ظاهرشاه آمد و با خانواده اش در حالی در ارگ جابجا شد که نه گوش هایش می شنید، نه حرفش قابل فهم بود و نه دیگر کاری از دست او ساخته بود. امپریالیستها می خواستند از این نعش استفاده کنند و بر او نام «بابا» گذاشتند. دختران، پسران و نواده های او با تیمی از څارنوالان کهنه کار و رشوه خوار، قباله های قدیمی این آخرین بازمانده حاکمیت استبداد فئودالی نادرخانی را از بکس های قدیمی کشیدند و دهها قصر، زمین و ساختمان را نشانی کرده و با تمایلی که کرزی و لاشخواران دیگر بر قدرت به او داشتند، بار دیگر این همه را که از استخوان و خون مردم افغانستان به دست آورده بودند، غصب کرده و به فروش رساندند. اولاد و احفاد این پیر ستم و استبداد، چند میلیون دالر از این بابت به دست آوردند و به بیرون انتقال دادند تا زمانی که ظاهرشاه (جنوری ۲۰۰۷) و بعد سردار ولی در ارگ مردند و دیگر نامی از آنان در هیچ جایی گرفته نشد و نواسه اش مصطفی ظاهر که هواهای بسیاری در سر داشت، باری خواست تا در برابر کرزی خود را در انتخابات ریاست جمهوری کاندید کند، اما او را از این کار باز داشتند. او بعد ریش گذاشت و اصطلاحات اسلامی را آموخت و شامل جبهه ربانی شد، اما تنبلی ها، اداهای شهزادگی و حرکات عق آور و بلندپروازی ها باعث شد که از این جبهه کناره گیرد و به همان ریاست محیط زیست دل خوش نگه دارد و این میراث دار تاج و تخت بالاخره در کارته سه بست نشست و تکیه بر این ریاست هیچ و پوچ را غنیمت دانست.

در فردای تشکیل دولت موقت طیف وسیعی از آوارگان افغان از ایران و پاکستان به سوی کشور حرکت کردند و بعد از چند ماه کمیساریای سازمان ملل در امور پناهندگان اعلان کرد که ۱۰ درصد مهاجران افغان به وطن برگشته اند. در آن روزها مقامات سازمان ملل، امریکائی ها و اروپائی ها تبلیغات گسترده ای را که به زودی افغانستان به گلزار آبادانی آسیا مبدل خواهد شد، به راه انداختند. رادیوهای «بی بی سی» و «آزادی» که در آن زمان در میان افغان ها بیشترین شنونده را داشتند، وظیفه مهم تبلیغاتی را بر عهده گرفتند تا همه به این باور برسند که امریکائی ها و اروپائی ها، اشغالگر نه، بلکه فرشته های نجات افغان ها می باشند و تکنوکرات های جاسوسی که از غرب برگشته و برخی از آنان در مقامات بلند دولتی قرار گرفته و عده ای برای حرکت به سوی افغانستان تنگ ها را محکم می بستند، از طریق رسانه های خارجی و داخلی شادی سر می دادند که گویا افغانستان دیگر از «قید پاکستان» رهائی یافته و افغانها (منظور خود شان) مستقیماً به چتلی چرب امریکا دست یافته و امید می کردند که دیگر امریکا «افغانستان را فراموش نکنند» و «دوستان» امریکائی هم پیوسته تأکید می کردند که «اشتباهات گذشته» را تکرار نخواهند کرد!!

در میان نیروهای سیاسی فقط طالبان و حزب اسلامی تجاوز امریکائی ها به افغانستان را تهاجم و اشغال خواندند. بازماندگان حزب دموکراتیک خلق که سخت بیتیم و یسیر شده بودند، فکر می کردند که این بار امپریالیزم امریکا بر آنان حساب خواهد کرد، چون دیگران مثل آنان «کفایت» کاری ندارند (افسران خلقی که بسیاری شان ضابط ماشینی بوده و بعد رتبه های عجیب و غریبی بر شانه بستند، خود را متخصصان نظامی وانمود می کردند)، لذا سر از پا نشناخته در تلاش ملاقات با امریکائی ها و اروپائی ها برآمدند. کرزی و خلیزاد که این همه نوکر را نقد یافتند، پیوسته از فراموش نمودن زخم های گذشته یاد می کردند. این جریان نیمه مرده، تجاوز امریکا و انگلیس را از دل و جان پذیرفتند و چنان مقوله «جامعه جهانی» را قلقله کردند که گوئی از سال ها جز این، ایدئولوژی نداشته اند. برخی از آنان چون عبدالکبیر

رنجبر، نورالحق علومی، ثریا پرلیکا و سلیمان لایق چنان در مقوله های جامعه مدنی، حزب و اتحادیه های زیر اشغال فرو رفتند که رنجبر با تمام بی سوادی هایش در رد به اصطلاح ایدئولوژی مارکسیزم کتابی نوشت و لایق در دفتر یوناما در برابر جوانک امریکائی به حدی کرنش کرد که گوئی تصمیم داشت در همان محضر کارت «کی. جی. بی» را پاره و به کارت «سی. آی. ای» برسد. یونس فکور که از جنایتکاران و قاتلان دوران امین بود، در برابر سفیر انگلیس چنان زانو زد که حتی نیاکان خود را «احمق» خواند که چرا در برابر آنان جنگیده اند، و نشان داد که او و همقطاران حزبی او جز جرثومه های کثیف و وطنفروشی و لیسیدن بوت اشغالگران ادعای بالاتری ندارند. اینان تلاش کردند که به هر طریقی به پارلمان پوشالی راه پیدا کنند و از این طریق به امپریالیست های امریکائی - اروپائی خدمت نمایند. تنظیم های اتحاد سیاف، جمعیت ربانی، وحدت خلیلی، وحدت محقق، وحدت اکبری، شورای نظار، حرکت محسنی، نجات مجددی، محاذ گیلانی، اقتدار کاظمی، جنبش دوستم و ده ها تنظیم خرد و کوچکی که از این تنظیم ها زاده شده بودند، همگی با یک صدا و از دل و جان اشغال کشور را پذیرفتند و آن را چون موهبت بزرگی استقبال کردند.

سازمان های چپ یا بازماندگان شعله جاوید که مشهورترین آن ها ساما، رهائی و حزب کمونیست (مائویست) بودند، موضعگیری های مختلفی داشتند. حزب کمونیست (مائویست) این تهاجم را اشغال نامید و شعار «جنگ خلق» علیه اشغال را سر داد؛ سازمان رهائی که با هزار زنجیر در پیوند با دونه ها، سفارتخانه ها و انجوه های امپریالیستی قرار گرفته و در کنفرانس اول بن هم شرکت کرده بود، این اشغال را «مداخله» نامید و تلاش کرد که برای اشغال، توجیه تئوریک به وجود آورد. گرچه بعدها زیر فشار سازمان های انقلابی چپ مجبور شد، حداقل به طور شفاهی این تجاوز را اشغال بنامد، اما از مغالزه با اشغالگران دست برداشت تا جائی که با زلمی خلیلزاد و سفارت امریکا در اسلام آباد در رابطه قرار گرفت و چون کمپنی خصوصی به انجوه های معینی اقتداء نمود؛ اعضایش را به کاخ سفید و کنفرانس های بین المللی امپریالیستی فرستاد، در لویه جرگه های دولت پوشالی از جمله پیمان ستراتیژیک با امریکا شرکت کرد و نماینده اش در ۲۰۱۱ در کنفرانس دوم بن که بار دیگر بر اشغال افغانستان مهر تأیید گذاشت، نیز اشتراک نمود. یکی از دلایلی که سازمان انقلابی افغانستان در ۲۰۰۶ از این سازمان برید، در مخالفت با این سیاست سازمان رهائی افغانستان بود. سازمان انقلابی افغانستان در اولین کنگره اش (مارچ ۲۰۰۸) افغانستان را کشور مستعمره - نیمه فئودالی ارزیابی کرد و راه رهائی مردم افغانستان را در برپائی جنگ خلق و «راه محاصره شهرها از طریق دهات» اعلام نمود.

گرچه از مدت ها تشکیلاتی زیر نام ساما وجود نداشت، اما افراد و شاخه های پراکنده آن نه تنها این تجاوز را اشغال نگفتند بلکه با تشکیل احزاب قانونی در برابر آن جیونانه سر خم کردند. بعضی از افراد و اشخاص خارج نشین ساما این تجاوز را نیم دُلمل محکوم کردند. بعد تعدادی از آنان با تشکیل کنفرانسی در می ۲۰۱۱ که خود را «ادامه دهندگان» نامیدند اشغال را محکوم کردند، علیه خط تسلیم طلبانه مرکزیت کنونی ساما موضع گیری نمودند و در هفتم اکتوبر ۲۰۱۱ اعلامیه مشترک با سازمان انقلابی افغانستان در تقبیح دهمین سال تجاوز امپریالیست ها صادر کردند.

جدا از تشکلات نامبرده، بودند افرادی که باسابقه ها و گذشته های متفاوت تشکیلاتی، به مثابه فرد از همان نخستین روز های اشغال افغانستان علیه آن قاطعانه موضع گرفته، راه نجات افغانستان را در ایجاد سه سلاح خلق و دامن زدن به جنگ توده ئی طولانی اعلام نمودند، که از بارز ترین نمونه های آن می توان از کبیر توخی شاعر و نویسنده مبارز و از اعضای پیشین زندان دیده و مقاوم سازمان «ساوو» و سید حسین موسوی مؤرخ و نویسنده مبارز و از اعضای رهبری پیشین ساما نام برد. کبیر توخی طی نوشته «درنگی مختصر بر سیاست امپریالیزم امریکا در قبال افغانستان»

و موسوی در نوشته «آزمونی از نو و یا رسالت دیگر»، به صورت بسیار واضح و روش نه تنها علیه اشغال موضع گرفتند، بلکه به ارتباط دفع اشغال نیز بر مبارزه مسلحانه و ایجاد سه سلاح خلق تأکید نمودند.

اولین کاری که دولت موقت باید به سر می رساند، برگزاری لویه جرگه اضطراری بود. کمیسیون برگزاری این لویه جرگه به تاریخ ۱۰ جون ۲۰۰۲ زیر نظر دفتر یوناما کار خود را آغاز کرد که شامل اسماعیل قاسمیار، محبوبه حقوقمل، پوهاند عبدالعزیز، محمد طاهر بورگی، داکتر سید محمد موسی توانا، راشد سلجوقی، حمیرا نعمتی، فرید حمیدی، عنایت الله کمال، میرمحمد محفوظ ندائی، سیدامین مجاهد، آمر محمدعیسی خان، نجیب الله صادق مدبر، ثریا پرلیکا، نور محمد قرقین، محمد کاظم آهنگ، اسدالله ولوالجی، استاد مسعود، عبدالسلام رحیمی، عبدالظاهر جبارخیل و صبغت الله سنجر می شد. در میان این کمیسیون از هر طیف و قماش حضور داشتند و همه برای برگزاری این پله مهم تأیید اشغال افغانستان جانکنی کردند. در این کمیسیون ۲۱ نفره، اسماعیل قاسمیار رئیس، پوهاند عبدالعزیز و محبوبه حقوقمل معاونان، طاهر بورگی، میر محمد محفوظ ندائی و محمد کاظم آهنگ رؤسای کمیته ها تعیین شدند.

لویه جرگه اساساً یک «جمعشد» فنودالی است که در آن افراد منتفد قومی و قبیله ئی شرکت می کنند. افراد شرکت کننده نه بر اساس رأی و انتخاب بلکه بر اساس جرگه های کوچک قریه و ولسوالی ها به این جلسه می آیند، عموماً افرادی اند که از درون سنت های منحنف فنودالی سر بلند کرده و با همان تفکر و فرهنگ به این جرگه و اهداف آن می نگرند و فقط قاش پیشانی حاکمیت ها را دیده بر اساس آن رأی و نظر خود را میزان می کنند. به غیر از جرگه شیر سرخ که به ایجاد حاکمیت جدیدی در افغانستان منجر شد سایر جرگه ها از شیرعلی خان گرفته، امان الله خان، نادرخان، داوودخان و ظاهرخان و بالاخره ببرک و نجیب تماماً توسط حاکمیت ها تدویر یافت و شرکت کنندگان برای پایداری خاندان ها، پابرجائی حاکمیت، نفع و فایده فنودالان و ضرر توده های مردم رأی داده اند و به این صورت این لویه جرگه ها هیچ وقت نقش توده گرا نداشته، ابزار مهم بقاء و استقرار حاکمیت های فنودالی بوده اند. جرگه هائی که بعد از اشغال افغانستان توسط امریکائی ها تدویر یافت نه تنها فنودال زده، مذهب و سنت زده بودند بلکه به سخیف ترین وجهی در برابر اشغال کشور رقصیدند و تلاش کردند که اسارت و وطن را به اشغالگران تبریک بگویند.

در این لویه جرگه ۱۶۴۲ نفر شرکت کرده بودند که از جمله ۱۶۰ نفر آنان را زنان تشکیل می دادند و از تاریخ ۱۰ تا ۱۶ جون ۲۰۰۲ در پولیتخنیک کابل برگزار گردید (برای برگزاری آن امان ها خیمه بسیار کلانی به ارزش دو میلیون دالر ساخته و در پولیتخنیک نصب کردند که تا حال برای برگزاری چنین جلساتی مورد استفاده قرار می گیرد). هدف جرگه تعیین رئیس دولت انتقالی، تعیین کرسی های کلیدی، تثبیت ساختار دولت جدید و مهمتر از همه تأیید و ضرورت اشغال افغانستان به وسیله امریکائی ها و امپریالیست های اروپائی بود. رئیس جرگه قاسمیار، معاونان آن سیما سمر و اعظم دادفر، منشی های آن اسماعیل یون و نعیم مجروح تعیین شده بودند. برای ریاست اداره انتقالی، حامد کرزی، داکتر میر محمد محفوظ ندائی و مسعوده جلال کاندید شدند.

حامد کرزی ۱۲۹۷ رأی، مسعوده جلال ۱۷۱ رأی و ندائی ۸۱ رأی بردند. در قطعنامه آن بر تهاجم امریکائی ها بر خاک افغانستان صحه گذاشته شد. شرکت کنندگان حرفی از اشغال نزدند و به خفت چنین شرکتی تن دادند. اما از همان اول معلوم بود که کرزی در این لویه جرگه برنده است چون امریکائی ها برای شش ماه او را انتخاب نکرده بودند. مسعوده جلال که برای تمثیل دموکراسی امریکائی کاندید شده بود، می دانست که هرگز به چنین مقامی دست نخواهد یافت. او بعد از آن وزیر امور زنان تعیین شد و بالاخره در انتخابات ریاست جمهوری هم خود را کاندید کرد که بعد از ناکامی، نام و نشان او از صفحه روزگار خط خورد.

تعیین اعضای کمیسیون و رهبری لویه جرگه اضطراری همه زیر نظر و هدایت دفتر یوناما و سفارت امریکا صورت گرفت که لخصر براهیمی در رأس آن قرار داشت. یک روز قبل از برگزاری جلسه که همه فکر می کردند، جنایتکاران

جهادی دیگر از صفحه روزگار زوده می شوند، خلیل‌زاد تصمیم گرفت تا ۲۰ تن از رهبران جهادی و جمعی از والیان جنایتکار نیز در این لویه جرگه شرکت کنند تا همه بدانند که اشغالگران امریکائی گاهی مزدوران تنظیمی شان را فراموش نمی کنند. قاسمیار که جز زانو زدن، کاری از او ساخته نبود، با سر و چشم آن را پذیرفت و به این صورت عنان جرگه در اختیار جنایتکاران جهادی که در صف اول نشسته بودند، قرار گرفت. در جریان صحبت، محسنی این تازی پیر که در ۶۵ سالگی خواهر شانزده ساله قومندانش (مشتاق) را ربود و بعد مشتاق را که قسم مرگ او را خورده بود به وسیله انوری به قتل رساند، از جا برخاست و پرسید که نام این نظام چه باید باشد که به اینصورت آن را «جمهوری اسلامی» نامید و جانین دیگر نیز آن را تأیید کردند. تلاش های گل آقا شیرزوی والی قندهار جهت پس کردن پسوند اسلامی در میان هیاهوی رهبران جهادی و اخوانی گم شد و این نام برای افغانستان سنگی گشت که فقط با انقلاب خلق می توان آن را از صفحه روزگار برای ابد زدود. در این میان فردی که هویت آن متأسفانه پوشیده ماند، از جا برخاست و ماهیت جنایتکاران جهادی را توضیح داد و گفت عوض این که اینان به عنوان جنایتکار محاکمه شوند این جا نشسته و بر سرنوشت مردم حرف می زنند، او دیگر به جلسه نیامد و خبرنگاران هم نتوانستند او را پیدا کنند. این اولین افشاهگری در مورد جنایتکاران جهادی بود که در آن زمان یخ ضخیمی را شکست.

بعد از اشغال افغانستان، مجموعه گرگان امپریالیستی که خود را «جامعه جهانی» نام مانده بودند، برای پیشبرد مشترک اشغال، کارها را میان خود تقسیم کردند. تعلیم و پرورش اردو به امریکا، خلع سلاح یا «دی. دی. آر» به جاپان، تعلیم پولیس به آلمان، مواد مخدر به انگلیس و اصلاح محاکم به ایتالیا سپرده شد (این جالب بود، زیرا جاپان بی هیچ نیروئی در افغانستان باید این کار را انجام می داد، ایتالیا بزرگترین ناقض قانون و کشور مافیائی در اروپا است که باید ظرفیت محاکم و چگونگی قانون سازی را حمایت و نظارت می کرد و انگلیس که از کشورهای مخدرزده است باید در برابر تولید مواد مخدر در افغانستان مبارزه می کرد. دیدیم که هیچ یک از این کارها نه تنها به سر نرسید بلکه منطقاً باید بدتر هم می شد). امریکائی ها که میدانهای هوائی بگرام و قندهار را در اختیار گرفته بودند، نیروهای انگلیس در هلمند، آلمان ها در مزار، فرانسوی ها در کاپیسا، ایتالی ها در شیندند و هرات، پولندی ها در غزنی و دیگران در نقاط دیگر مستقر شدند و پروسه «دی. دی. آر» یا خلع سلاح قطعات جهادی شروع شد. رهبران شورای نظار که کشور را در بست فروخته بودند، مخالفت های ظاهری خود را با این خلع سلاح نشان دادند، اما خاک پاشی های آنان به جایی نرسید. چون اشغالگران برای استقرار اشغال ابتداء باید این قطعات غیر قابل کنترل را از مقابل بر می داشتند، اما آنان هرگز حاضر نشدند که سلاح های سبک خود را تحویل دهند. بعد از شش سال تلاش و مصرف پول های کلان، باز هم اعلان شد که ۱۸۰۰ گروپ مسلح در افغانستان وجود دارد.

ملل متحد که ۱۹۲ عضو دارد، بعد از جنگ دوم جهانی در جون ۱۹۴۵ به میان آمد. این سازمان که با اعتبارترین سازمان جهانی بود، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به ابزاری جهت آقائی ایالات متحده بر جهان مبدل شد و در افغانستان نیز برای استقرار نیروهای اشغالگر تلاش بسیاری انجام داد. بانکی مون بعد از رسیدن به ریاست این سازمان اعلان کرد که به ایالات متحده امریکا عشق می ورزد، چون امریکا کشورش (کوریای جنوبی) را از خطر تسخیر کمونیزم نجات داد. بانکی مون با چنین عشقی تمام امکانات سیاسی این سازمان را در خدمت امریکا و انگلیس قرار داد. دفتر یوناما (نمایندگی خاص ملل متحد) که در افغانستان تأسیس شده است دوشادوش سفارت امریکا در کابل برای استقرار نظام پوشالی و دوام اشغال افغانستان جانکنی کرد. بالاخره ۵۶۰۰ مأمور خارجی و ۱۱۰۰ مأمور داخلی در بخش های مختلف ملل متحد در افغانستان جابجا شدند. پروسه بن، لویه جرگه اضطراری، تسوید قانون اساسی، تدویر لویه جرگه تصویب قانون اساسی، تدویر کنفرانس توکیو، لندن و برلین، برگزاری دو بار انتخابات ریاست جمهوری و دوبار انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی زیر نظر این دفتر صورت گرفت که در تمام آن ها سفارت امریکا و دفتر

یوناما متحدانه و بی آن که کوچکترین اختلاف نظری میان آن ها به وجود آید، این کارها را به سر رساندند. بیشتر مأموران ارشد این دستگاه در وابستگی با امریکا و انگلیس قرار دارند. مایکل و ماروین دو جاسوس انگلیس در هلمند، ظاهراً مأموران این دفتر بودند.

در این جریان اکثر قومندانان جمعیت، سیاف و شورای نظار که با قطعات جهادی زمام امور را در دست داشتند، در شهر کابل به غصب جایدهای مردم شروع کردند. خیرخانه، مکروریان ها، کارته پروان، قصبه، پشت میدان هوایی کابل، سر کوتل، خوشحال خان، دشت برچی، کارته نو و ساحاتی که به مناطق سبز اختصاص یافته بودند، یکسره غصب شدند. کابلی هائی که سال ها قبل در اثر تجاوز شوروی، جنگ های تنظیمی و امارت طالبی، کابل را ترک کرده بودند، زمین و خانه های شان غصب و هر غاصب برای خود قباله رسمی و شرعی ساخت (در رأس کارهای اداری نیز این جنایتکاران قرار داشتند)، هندوهای کارته پروان تقریباً تمام جایداد خود را باختند. کابلیانی که به کابل برگشتند تا زمین و خانه شان را دوباره آباد سازند، از سوی این قومندانان تهدید شدند و عده ای به قتل رسیدند. افراد حزب اسلامی و قومندانان جنوب، مناطقی در کارته نو، شاه شهید و پلچرخ را غصب کردند؛ افراد شورای نظار، جمعیت اسلامی و قومندانان شمال مناطقی در خیرخانه، خواجه بغرا، سرکوتل، کوله پشته، کارته پروان و بره کی را چپاول کردند؛ قومندانان سیاف مناطق خوشحال خان، قرغه، دوراهی و چمته را غصب نمودند و افراد حزب وحدت مناطقی در دشت برچی، مهتاب قلعه، پل سوخته، کارته سه، کارته چهار، پل سرخ و دامنه های کوه قرغ را غصب نمودند. اکثر اینان در این مناطق بستگان جهادی شان را با ساختن خانه های بدون نقشه جابجا نمودند و به این خاطر امروز ۶۰ درصد آبادی های کابل بدون نقشه می باشند.

در کنار این قومندانان، ورشکستگان دهات که بنابر دلایل مختلف امکان زندگی در روستاها را از دست داده بودند نیز به شهرها هجوم آوردند. این تهاجم در شهر کابل نسبت به شهرهای دیگر بیشتر بود و چون دولت پوشالی نه فکری برای این ورشکستگان داشت و نه کفایت آن را، لذا مجبور بودند تا زمین های وسیعی را در دامنه کوه ها و حومه شهر تصرف نمایند و برای خود سرپناهی بسازند. اکثر این خانه ها شبانه اعمار می شدند و پولیس با باجگیری از این زحمتکشان، پول های کلانی به جیب زد. به زودی گروه های مافیای زمین در کنار ده ها گروه جنایتکار دیگر ساخته شد و در ظرف هشت سال، شهر یک میلیونی کابل به پنج میلیون نفر رسید.

در پهلوی خانه های بی نقشه، جنگسالاران صدها هتل، سالون عروسی و بلند منزل در شهر کابل و برخی شهرهای دیگر برپا کردند که در اکثر آنها نورم ساختمانی مدرن، پارکینگ، فاضلاب، مقاومت در برابر زلزله مدنظر گرفته نشده است. سرعت چپاول زمین های مردم و دولتی در سرتاسر افغانستان حداقل در یک ماه به ۴۰ هزار جریب رسید که در ۱۰ سال چهار میلیون و پنجمصد هزار جریب چپاول گردید. در شمال افغانستان، مخصوصاً در ولایات بلخ، سرپل و کندز قومندانان ازبک و تاجیک، زمین های شخصی پشتون ها را به زور غصب کرده، بعضی از آنان قباله های جعلی نیز ترتیب نمودند. در بعضی مناطق شمال مالکان اصلی زمینهای غصب شده تا حال روی زمین و ملک خود رفته نمی توانند چون در صورت رفتن با مرگ روبه رو خواهند شد.

امریکائی ها به زودی در جهت تسریع مناسبات سرمایه داری و فورموله کردن آن گام ماندند. هرچه تعداد نیروهای اشغالگر در افغانستان اضافه می شدند به همان اندازه موقعیت شان محکمتر می گشت. برای آماده ساختن وضعیت دلخواه به پول و تصاویب خاصی نیاز بود اما چون تا هنوز در افغانستان انارشی کامل حاکم بود و دولت قادر به کنترل تولید، تجارت و بنادر نبود، لذا امریکا و متحدان ثروتمندش این روند را در کنترل خود گرفتند و برای تحکیم آن ابتداء به تأسیس انجوهای داخلی و خارجی و نهادهای جامعه مدنی که وظیفه تنویریه کردن اصل حاکمیت سرمایه داری زیر اشغال را دارند، اقدام کردند. کمیسیون های حقوق بشر باید ایجاد می شد و از آزادی بیان و آزادی رسانه ها

دفاع می‌شد. به این خاطر چندین دفتر به نام «کمک به رسانه های افغانستان» در کابل و ولایات تأسیس شد. برای سیاست اقتصادی بازار آزاد، کمیسیون خصوصی سازی به وجود آمد که از طریق این کمیسیون بخش های مهم اقتصاد و بازار رسماً در کنترل کمپنی های خصوصی در می‌آمد.

امریکائی ها برای این که پای کشورهای مختلف جهان را در افغانستان باز کنند و نشان دهند که در «مبارزه با تروریسم» از هر نظر اجماع فکری وجود دارد و بار مصارف در افغانستان تنها بر دوش امریکا نیست، تصمیم به برگزاری کنفرانس کمک پولی به افغانستان را گرفتند. کنفرانس توکیو در ۲۱ جنوری ۲۰۰۲ به میزبانی دولت جاپان و ملل متحد با حضور نمایندگان ۵۰ کشور جهان به مدت دو روز برگزار گردید و ۵.۴ میلیارد دلار «کمک» جمع شد. بعد از این کنفرانس آرام آرام مقوله «جامعه جهانی» وارد نوشته ها گردید تا اشغال گرگان امپریالیستی زیر این نام پوشیده بماند.

اعلان جمعآوری این همه پول و تبلیغات وسیعی که به دنبال آن به راه افتاد، توده های ناآگاه و رنج کشیده افغانستان باور کردند که روزگار «بازسازی» و «بهروزی» آنان شروع شده و این همه ثروتمندان جهان، عاشقانه به پای شان پول می‌ریزند. با این که گردانندگان و اعضای بلند رتبه دولت، افراد خاین و جنایتکاری بودند، اما ابتداء از ترس نیروهای امریکائی کوشش می‌کردند که فساد آشکار نداشته باشند. مگر بعد از آن که فیصله شد که این پول ها به وسیله خود این کشورها در افغانستان به مصرف برسند، هر یکی از این کشورها برای خود انجوهای خاصی در نظر گرفته و فساد بی لگام کمپنی های امپریالیستی شروع شد. به زودی حاکمان پوشالی متوجه شدند که کمپنی های سرمایه داری از آنان فاسدتر و گندیده تر اند، لذا زدوبندها و تبنانی ها میان اژدهای چهارگانه فساد (دوئر، کمپنی خصوصی، انجو و دولت) آغاز گردید و اداره حمایت از سرمایه گذارها (آیسا) به میان آمد.

تئوریسن های امپریالیسم که تازه وارد افغانستان شده بودند، تلاش کردند که راه هائی جهت مهار سران جهادی پیدا کنند و آنان را در کنار تکنوکراتهای مزدور بنشانند و به این صورت پایه اشغال را بر دو نیروی ملاک ارضی و بورژوازی کمپرادور استوار سازند. برای این کار باید قانون اساسی جدیدی که در کنفرانس بُن مد نظر گرفته شده بود، به تصویب می‌رسید و آنچه دلخواه شان بود در آن قید می‌شد.

برای تسوید قانون اساسی، کمیسیونی مرکب از نعمت الله شهرانی، سلام عظیمی، موسی اشعری، موسی معروفی، سرور دانش، محمد رحیم شیرزوی، قاسم فاضلی، قاضی مکرمه و قاضی آصفه کاکر به تاریخ پنجم اکتوبر ۲۰۰۲ از سوی کرزی تعیین شد. قاسم فاضلی خواهان معاونیت این کمیسیون بود و اعلان کرد که اگر «عظیمی» معاون کمیسیون باشد، او در آن کار کرده نمی‌تواند. در مقابل عظیمی اعلان کرد که اگر فاضلی معاون شود او به کار حاضر نخواهد شد. بالاخره «عظیمی» که نزد امریکائی ها نازدانه تر بود، در سمتش ماند و از خیر «فاضلی» گذشتند و او هم تا آخر به این کمیسیون نیامد.

این کمیسیون مسوده قانون اساسی را زیر نظر امریکائی ها و یوناما نوشت و بالاخره کمیسیون تدقیق آن ایجاد گشت و قرار شد از تاریخ ۱۴ دسمبر تا ۲۱ دسمبر ۲۰۰۳ لویه جرگه آن را به تصویب برساند. بالاخره در تاریخ متذکره لویه جرگه برگزار شد که در آن صبغت الله مجددی رئیس؛ میرویس یاسینی، قیام الدین کشاف و صفیه صدیقی معاونان و منشی های لویه جرگه تعیین گردیدند، اما بر سر مسایل زبان، حمایت از اعلامیه حقوق بشر (در ماده ۱۹ این اعلامیه آمده که هر انسانی می‌تواند هر دینی را که بخواهد انتخاب کند و اما چون دین اسلام مخالف این آزادی است و هر که دین اسلام را رها کند، مرتد و واجب القتل شناخته می‌شود، لذا آن را مغایر دین گفتند)، سرود ملی و حکومت ریاستی بین شرکت کنندگان لویه جرگه اختلاف به میان آمد. رهبری جناح مخالف را حفیظ منصور، شیرعلم بهادر (خلقی معروف) و داکتر عبدالله (چون وزیر خارجه بود در خفا به تحریک می‌پرداخت) بر عهده داشتند که با تحکم خلیل‌زاد و

لخضر براهیمی مشکل حل شد و با تعیین ده کمیته که در رأس اکثر آن ها جنایتکاران جنگسالار قرار داشتند، به کارش پایان داد و به تاریخ ۲۶ جنوری ۲۰۰۴ کرزی آن را توشیح کرد. امپریالیست ها برای تصویب این قانون اساسی اسارتبار، ۳۵۰ میلیون دالر مصرف کردند و راه قانونی دوام اشغال را با آن هموار نمودند.

در این قانون اساسی اقتصاد بازار، احترام به مالکیت خصوصی، آزادی بیان، حمایت از اعلامیه حقوق بشر، تفکیک سه قواء، برابری زن و مرد و حکومت ریاستی از مهمترین مواردی بود که به زور خلیل زاد (در کنار خیمه لویه جرگه گلیم هموار کرده بود) به تصویب رسید و در آن تأکید شده بود که تمام قوانین در پرتو دین اسلام به تصویب می رسد و به این صورت نقش دین اسلام به عنوان ایدئولوژی فراقانونی مورد قبول قرار گرفت. سیاست اقتصاد بازار، راه را برای ورود کمپنی ها و سرمایه گذاری های امپریالیستی باز کرد. حاکمیت ریاستی قدرت را در دست نوکر خاصی متمرکز می ساخت و عوض تعیین صدراعظمی که هر روز جدل های پارلمان امکان سقوط آن را مساعد سازد و در دسرهای مزمی به وجود آورد (موردی که در قانون اساسی عراق تصویب شد و ماه ها قادر به تشکیل دولتی نمی شد)، به خصوص که در آن دوران طرفداران جمعیت و شورای نظار می توانستند بیشترین افراد پارلمان را به خود اختصاص دهند، لذا تعیین رئیس جمهور مستقل که به هیچ مرجعی پاسخگو نباشد برای اشغالگران قرین به صرفه بود و به تصویب رسید. امپریالیست های امریکائی در کشورهای اشغالی چون کوریای جنوبی، فلپین و تایوان حکومت های ریاستی را حاکم ساختند و نتیجه «مثبت» گرفتند.

در حکومت های ریاستی قدرت اصلی در دست رئیس جمهور قرار داشته، علاوه به این که در رأس قوه اجرائیه قرار دارد، هماهنگ کننده سه قوه نیز می باشد. رئیس جمهور عموماً از طریق رأی مستقیم به قدرت می رسد، اما در حکومت های صدارتی قدرت در دست صدراعظمی است که از طریق پارلمان به قدرت می رسد. در این حکومت ها هر حزبی که بیشترین رأی پارلمان را به دست آورد، صدراعظم را بر می گزیند. در اکثر رژیم های ریاستی صدراعظم وجود ندارد و معاون رئیس جمهور در روابط دیپلماتیک حکم صدراعظم را دارد. این دو نوع حکومت بورژوائی در زمان گذار از مرحله فئودالی به سرمایه داری در اروپا شکل گرفتند که نمونه های بارز آن انگلیس و فرانسه می باشند.

در آن زمان از نظر سیاسی دو نوع بورژوائی (لیبرال و رادیکال) وجود داشت. بورژوائی لیبرال جناح بورژوائی بزرگ بود که خواهان گذار آرام از این مرحله شده، با تصویب قانون اساسی جدید که در آن سه قوه مشخص می گردید با حفظ مقام سمبولیک شاه، تمام نهادهای سرکوب فئودالی حفظ می گردید، چون خود تصمیم به چنین سرکوب و ضرورت به چنان ابزاری داشت. اما بورژوائی رادیکال همان بورژوائی کوچک بود که خواهان انقلاب و نابودی ریشه نی سیستم فئودالیت به تمام ارکان آن بود. در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) حزب ژیرندون ها نماینده بورژوائی بزرگ و حزب ژاکوبین ها نماینده بورژوائی کوچک بود که بالاخره ژاکوبین ها با رهبری طبقات زحمتکش (پرولتاریا، دهقانان و اهل کسبه) سکان رهبری انقلاب را در دست گرفتند و با سرنگونی خاندان بوربون ها و اعدام لونی شانزده و ماری انتوانت، قدرت را با انتخابات ریاست جمهوری به دست آوردند، اما در انگلستان که بورژوائی بزرگ رهبری انقلاب را در دست داشت، تمام ساختارهای فئودالی از جمله شاه، حفظ گردید با این که صدراعظم و پارلمان قدرت اساسی را تمثیل می کند.

در آخر این قانون که ۱۲ فصل و ۱۶۲ ماده داشت و بخشی از آن کاپی قانون اساسی سال ۱۳۴۳ بود، چند ماده در مورد خاین فرتوتی چون ظاهرشاه که در آخر عمر ننگینش با فروش ملکیت های مردم افغانستان به دزدی بزرگ تاریخی دست زد، درج گردید و رسماً «بابای ملت» نامیده شد. بابائی که خود، پدر، کاکاها و پسران کاکایش تا توانستند

ثروت و دارائی این «فرزندان» را دزدیدند، آنان را رعیت نامیدند و استبداد بزرگ تاریخ را بر آنان روا داشتند. این موارد به نام احکام انتقالی به تصویب رسید که با مرگش و ختم دوران حکومت انتقالی برچیده شد. ادامه دارد.